أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

در روز گذشته، عرض شد براي واجب مشروط و امتيازش از واجب مطلق، مثالهايي هست كه چندتايش را ما ذكر كرديم، يكي از آن مثالها، نمي‌دانم قبلاً گفتيم يا نه، مساله بلوغ نصاب است در زكات، كه وجوب زكات بالنسبه به نصاب، واجب مشروط است و خود نصاب، في حد نفسه داعي براي طلب و اراده مولا ندارد.

 آنچه كه علت براي مساله است و واجب مشروط، را از واجب مطلق، بواسطه آن مي‌توانيم تميز بدهيم، علّيّت شرط است در تحقق داعي در نفس مولا، كه بواسطه آن طلب انبعاث پيدا مي‌كند. لذا همان طوري كه ديروز عرض كردم ما در موارد متعدده اين مطلب را مي‌بينيم در اكثر موارد این قضیه، مشخص است، حالا در بعضي موارد شايد بتوانيم از چيزهايي ديگر بفهميم مثلا فرض كنيد، در مورد وجوب خمس ، وجوب صلاه، وجوب قصر و اتمام و مسالۀ اغسال واجبه يا اغسال مستحبه، در تمام اين ها آن شرطيّت موضوع، دخالت در نفسِ تحققِ داعيِ به وجود دارد بطوري كه اگر آن شرط محقق نشود، داعي هم هيچ وقت محقق نخواهد شد، يعني به تعبير ديگر تا موضوعي محقق نشود براي حكم طبعاً حكمي بدنبال آن نخواهد آمد، حالا در اين جا تعبير به شرط مي‌كنيم، ولي ما در مورد صلاﺓ و صوم اين مساله را نمي‌بينيم وقتي كه شارع مي‌گويد: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلصِّيٰامُ كَمٰا كُتِبَ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿البقرة، 183﴾ نفس صیام در اين جا مورد نظر شارع است و داعي براي انبعاث طلب در نفس مولا، ضرورت قيام به صيام است كه في كُلِ سنهٍ شهراً واحدا اين داعي براي انبعاث طلب است، آن وقت ظرف براي اين به ماه رمضان تعلق گرفته است ممكن بود شارع اين ظرف را در ماه شوال قرار بدهد، آن دیگر در اختیار شارع بود، خصوصيت ماه رمضان البته اين ها گُترِه ای نیست، اين ها همه حساب است، اين كه مي‌گويند چرا ذيقعده نشد، بر اساس یک كليات تكويني است، كه شارع روزه را در ماه مبارك رمضان واجب كرده است كه آن خصوصيت تكويني در ماه ذي الحجه نيست در ماه محرم نيست در ماه ربيع نيست در ماه رمضان است و انسان اين خصوصيت را در ماه رمضان (ما كه نه ما كه چشم و گوشمان بسته است) ولي آنها که چشم و گوششان باز است اين خصوصيت را در ماه رمضان ادراك مي‌كنند كه حال و هواي ماه رمضان با ساير ماهها تفاوت مي‌كند، چطور اين كه در خيلي موارد انسان اين مطلب را مي‌فهمد، مثلاً استحباب دعاي سمات‌، دعاي سمات كه از ناحيه شارع آمده، استحبابش عصر جمعه است، حالا يك كسي بگويد، من مي‌خواهم صبح جمعه بخوانم، فايده ندارد، شما دعاي سمات را خوانديد، ولي يك سر سوزن براي شما فايده ندارد، زيارت عاشورا استحبابش چه موقع است؟ مثلاً صبح است حالا شما فرض کنید من می خواهم زيارت عاشورا نصف شب بخوانم، در روايت داريم كه كسي كه بخواهد سيدالشهداء عليه السلام ‌را دربین الطلوعین از اماكن بعيده زيارت كند، غسل مي‌كند و بالاي پشت‌بام می رود و روي به حرم مي‌ايستد و زيارت مي‌كند يا فرض كنيد، دعاي كميل شأن نزولش شب هاي جمعه است حالا اگر كسي بگويد من مي‌خواهم روز دوشنبه بخوانم عين معاويه كه گفت روز چهارشنبه نماز جمعه مي‌خوانيم و عجيب از اين مردم احمق كه روز چهارشنبه آمدند و نماز جمعه خواندند! (مثل اين كه يك جا من مي‌ديدم ‌گفتند 27 خرداد چه روزي است ؟ گفت 22 بهمن است البته مال بعضي از مناطق بود گفت 27 خرداد 22 بهمن است)

 واقعاً عجيب است فرستادۀ ‌اميرالمومنين عليه السلام پيش معاويه رفت و گفت: چه كردي؟ و چه كردي؟ و بعد آنجا يكي آمده بود سر شتر دعوا داشت، شترش را دزديده بودند، بعد يقه يكي ديگر را گرفته بود آورده بود. گفت: اين شتر من است، گفت بابا اين مي‌گويد شتر من ناقه بوده كه دزديدند! اين شتري كه يقه‌اش را گرفتي آوردي جمل است! گفت: برو به علي بگو با يك لشگري مي‌آيم به جنگ تو كه بين شتر نر و ماده فرق نمی گذارد، حساب كار خودت را بدان، حساب خودت را ديگر اين خيلي عجيب است مساله خيلي قابل تأمل است كه انسان عقلش را دست چه كسي بدهد!

 خلاصه اين دعاي كميل مالِ شب جمعه است دعاي كميل شب يكشنبه نمي‌ شود خواند، شب جمعه است، شب های احيا است، در شب نيمه شعبان وارد شده است، دعاي كميل، فقط اختصاص به شب جمعه ندارد، حالا يكي بگويد من به جاي شب جمعه شب دوشنبه مي‌خواهم دعای کمیل بخوانم، خوب اين آن اثر را ندارد فايده‌اي ندارد بله دعاست، هرچي هم خودش را به گريه بزند ديديد اين ها كه دعا را می خوانند، هي خودشان را بگريه مي‌زنند، اصلاً يك قطره اشك توي چشمش نيست آدم خيال مي‌كند دارد خودش را تكه تكه مي‌كند، آن چه را كه ائمه عليهم السلام فرمودند، همان را بايد انجام داد، نه يك كلمه كم و نه يك كلمه زياد، فقط همان، نه اظهار سليقه‌هاي شخصي.

يك بنده خدايي كه الان هم جزء رؤسا است به من گفته بود برو به آقا بگو كه عصر جمعه، به جاي دعاي سمات، خوب است زيارت عاشورا بخوانيم، مسئول جلسه بود. گفتم كه من بر تو خرده نمي‌گيرم، من با اين حرف تو، در بابام شك مي‌كنم كه مثل تو احمقي را آمده رئیس جلسه کرده!! آخر احمق، زيارت عاشورا درست است، روي سرمان روي چشممان ولي جا دارد ، آن چه را كه فرمودند گفته اند كه عصرجمعه دعاي سمات بخوانيد. بزرگان، عرفا همه در عصرجمعه، دعاي سمات مي‌خواندند و هر چيزي را در جاي خودش انسان بايستي لحاظ بكند، نه اين كه قاطي بكند شما وقتي مي‌رويد داروخانه، از اول داروخانه كه وارد مي‌شوید تا آن ته دارو است، ديگر از اول نمي‌گيرد مثل سبزي‌پلو، سبزي آش يكي از اين بده يكي از آن بده، به مناسبت و به لحاظ دردتان آن داروي مناسب را اختيار مي‌كنيد، مفاتيح هم همين است زاد المعادِ مرحوم مجلسي هم همين است، اين نيست كه انسان هر چيزي را از اول بگيرد برود تا آخر، هر دعايي را طبق آن چه كه از معصوم عليه‌السلام وارد است، انسان بايد انجام بدهد و در شرايط خاص و با خصوصيات خاصه خودش، تا اين كه بتواند نتيجه بدهد والا نتيجه ندارد.

 پس بنابراين فرق نمي‌كند در واجب مشروط، حرام مشروط، حرام مطلق، واجب مطلق، مستحب مشروط يا مطلق در تمام اين ها در مشروط مساله شرط، به عنوان علت براي داعي انبعاث طلب در نفس مولا است آن شرط اگر منتفي بشود داعي هم نخواهد بود لذا يكي ممكن است نودسال عمر بكند ولي هيچ در طول عمرش يك نماز شكسته هم نخواند از اولي كه به دنيا آمده تا آخري كه از دنيا مي‌رود فقط در شهر خودش زندگي كرده و همه نمازها را هم تمام خوانده وليكن برش اشكال نيست هيچ هم خدا او را مُعاقب نمي‌كند يا اين كه ممكن است نودسال عمر بكند و يك مرتبه نماز آيات نخواند، اشكال ندارد، نماز آيات خواندن، جزء واجبات مطلق نيست مشروطِ به تحقق علت خودش است چطور اين كه اگر شخصي در سن چهارده سالگي عمرش توقف مي‌كرد وبه پانزده سالگي نمي‌رسيد، يا بر فرض محال بيست سال هم از اين قضيه مي‌گذشت، بالغ نمي‌شد يا اين كه بالغ مي‌شد ولي قدرت فكري و قواي عقلاني او به مرتبه رشد براي تعلق تكليف نمي‌رسيد، فرض كنيد شخصي بود جزء بُلَهاء ، چطور تكليف به او تعلق نمي‌گيرد، گرچه سي سال از بلوغش بگذرد، همين طور فردي كه در موقعيت زلزال قرار ندارد، نماز آيات برايش واجب نيست اگر بخواند بدعت است كار حرام كرده است نماز آيات حساب دارد بدون علت براي چي خواندي؟ خواندن قرائت نماز آيات بدون علت بدعهٌ و حرامٌ، پس بنابراين، بايد با اين باشد نه تنها به او ثواب نمي‌دهند، بلكه عقاب هم مي‌كنند يا اينكه كسي كه در سفر هست بگويد، من همان نماز اربعه را نماز تمام را استصحاب مي‌كنم و به ثواب بيشتر مي‌رسم، نه تنها به او ثواب نمي‌دهند نمازش باطل است و بعد بايد ‌آن نماز را به عنوان قصر قضا بكند.

 پس بنابراين در ظرف تكليف تحقق شرط به عنوان علت حكم، شرطِ براي واجب مشروط است به خلاف واجب مطلق، كه داعي آن، شرط نيست، داعي توجه كنيد ظرف نيست داعي قيد نيست در واجب مطلق كه حالا اقسامش را بعدا عرض مي‌كنيم، داعي امرِ ديگري است. ماوراي ظرف و قيد و آن شرطي كه مولا براي آن واجب مي‌آورد، به عبارت ديگر داعي در واجب مطلق، به اصل الوجوب برمي‌گردد و آن اصل الوجوب خارج از قيد و شرطي است كه مولا لحاظ مي‌كند، وقتي كه مولا به بنده مي‌گويد اكرم زيدا ليله الخميس، علت براي اكرام ليله الخميس نيست ظرف واجب ليله الخميس است علت اكرام نفس شخصيت زيد است نفس تعظيم زيد است كه زيد را اكرام كند تعظيم كند، منتهي چون در ليله الخميس شب مناسب براي تعظيم است. موقعيت مناسب است از بين ليالي اُسبوع، ليله الخميس را انتخاب كرده آن يك مطلب ديگري است اصل و علت براي واجب مطلق در غير از ظرف و شرط است در امر ديگري است حالا هر امري كه از مولا نسبت به او تعلق گرفته است.

 پس بنابراين در اين قضيه، سوال من اين است چه فرق است بين اين كه مولا بگويد اكرم زيدا بعد عشر دقائق، خوب وجوب اكرام بالنسبه به زيد، بعد عشر دقائق، آن را واجب مشروط مي‌كند یا واجب مطلق است؟ آقا ده دقيقه ديگر زيد را اكرام كن، الان نبايد اكرام كنی، در اين فاصله، بين الان و ده دقيقه ديگر، هيچ حكمي متوجه زيد نشده ؟ چرا، شده، الان اين حكم گردن و عنق و گريبان زيد را گرفته، منتهي كي بايد اين اكرام انجام بشود؟ ده دقيقه ديگرساعت را نگاه بكنيد، ده دقيقه گذشت، پس تعليق وجوب، بعد عشر دقائق اين را از واجب مطلقي ساقط مي‌كند؟ نه، اين واجب، واجب مطلق است، ظرف وجوب الان است، الان اين وجوب تعلق گرفت به مكلف منتهی ظرف واجب چه موقع است؟ ده دقيقه دیگر روي اين جهت اين شخص مي‌تواند از الان تا عشره دقائق كاري را انجام بدهد كه نتواند امر مولا را اتیان كند؟ نه، حرام است، اگر بخواهد بكند مولا پدرش را درمي‌آورد مي‌گويد من به توگفتم ده دقيقه ديگر بايد اكرام كني، چرا رفتی كاري كردي كه جلوي اكرام را گرفتي؟ من باب مثال چرا سوار ماشين شدي و رفتي در يك مكان بعيدي كه نمي‌تواني خودت را برگرداني؟ و اگر بخواهي برگردي دو ساعت طول مي‌كشد، يا اين كه رفتي در يك جا و يك مكاني و يك ازدحامي كه خودت را از آن ازدحام نمي‌تواني بيرون بياوري، مي‌گويد وقتي به تو مي‌گويم بعد عشر بدقائق از الان بايد به فكر ده دقيقه ديگر باشي اين است مساله،‌ يعني تأخیر اكرام بعشره دقائق او را از واجبِ اطلاقي ساقط نمي‌كند و او را به واجب مشروط برنمي‌گرداند.

 حالا مولا بگويد اكرم زيدا بعد ساعهٍ، يك ساعت ديگر بايد اكرام بكنيد اين هم مثل همين است، حالا اگر مولا بگويد اكرم زيدا ليله الخميس الان چند روز به ليله الخميس مانده است اين اكرم زيدا ليله الخميس با اكرم زيدا بعد ساعهٍ چه فرقي مي‌كند؟ هيچ تفاوتي ندارد، اين مي‌شود واجب مطلق، در واجب مطلق ظرف فقط مُحقِق واجب است، نه اين كه مُحقِق داعي در طلب، داعي براي طلب يك امر ديگري است اصلا كاري ندارد، فقط مولا يك وقتي مطلب را بنحو اطلاق مي‌گويد ، مي‌گويد در تمام بيست و چهارساعت اجتنب عن الخمر اين مطلق است الان كه در اين جا نشستي، اجتنب عن الخمر، از اين حجره بيرون رفتي اجتنب عن الخمر اين امر به اجتنب بنحو اطلاقي است اختصاص به زمانی دون زمان ندارد اختصاصي به وقتی دون وقتٍ ندارد.

 يك وقتي شارع و مولا واجب را مطلق مي‌كند با اشتراط به تحقق اين وجوب، فرض كنيد مي‌گويد كه اذا صادَفتَ محل خمرٍ فاجتنبه اگر با محل خمر مصادف شدي اجتناب كني الان كه در اين اطاق و مدرسه فيضيه نشستي، خمري نيست خمري در اين جا وجود ندارد كه بخواهي اجتناب بكني يا نه، مي‌آيد چكار مي‌كند؟ يك قيد مي‌زند آن قید اضافی است، اگر مصادف شدي، اگر در محلي و در موقعيتي قرار گرفتي، آن موقع اجتنب عن الخمر اين چه فرقي با اول مي‌كند؟ فرقي نمي‌كند هر دو يكي است يك قيدي آورده قيد زائد معلوم است در اينجا خمر پيدا نمي‌شود خوب روي هوا نمي‌شود كه خمر باشد ديگر، همان قيد است يعني همان اطلاق است منتهي آن اطلاق را بواسطه قيدي بيان كرده تفاوت نمي‌كند يا اين كه يك وقت مي‌گويد زيد را اكرام كن اكرم زيدا اذا رأيتَ هر وقت ديدي بايد اكرام كني الان توي مدرسه زید را ديديد؛ آقا بيا اين جا كارت دارم، دست مي‌كني در جيب مبارك و آن را مورد اكرام و افضال خود قرار مي‌دهید، يك وقتي مي‌گويد اكرم زيداً نه هميشه ليله الخميس شب پنج شنبه برو خانه‌اش او را دعوت به خانه‌ات و اكرامش كن پس الآن اين وجوبي كه آمده است، از الآن او را در مضيقه قرار داده است پس در واجب مطلق وجوب كه وجوب فعلي است گرچه واجب، واجب استقلالي است ظرف واجب است، نفسِ وجوب فعلي در واجب مطلق، مكلف را در مضيقة اتيانِ به تكليف قرار مي‌دهد، گرچه ظرف واجب متاخر است، از الان ديگر مكلف نمي‌تواند عملي انجام بدهد كه او را از وصول به تكليف مانع و حاجز بشود، اين فرق بين واجب مطلق و بين واجب مشروط است.

 ولي در واجب مشروط اين طور نيست، شارع مي‌گويد: اگر خسوف شد نماز آيات به او واجب است الان بر من واجب نيست الان كه نماز آيات نيامده يك وقت شارع مي‌گويد: اگر خسوف شد، تو بايد اين جا بايستي خسوف را مشاهده بكني و نماز هم بخواني، خوب اين يك مطلبي است ولي يك وقت اين حرف را نمي‌زند بلكه مي‌گويد، اگر خسوف شد، صلاﺓ آيات بر شما واجب است، اگر زلزال شد، در آن منطقه‌اي كه تو هستي صلاه آيات واجب است، خوب از آن منطقه بيرون می روم، وقتي رفتم بيرون، مواجه نشدم، علت نيامده، علت براي تكليف نيامده، من مي‌روم خودم را از تحت اين عنوان خارج مي‌كنم، وقتي خارج كردم چيزي بر من واجب نيست.

 پس در واجب مشروط، وجوب، وجوبِ فعلي نيست هيچ وجوب فعلي نداريم، الان نه چيزي بر عهده من است نه عنق من در زير تكليف مولا است، نه ذمه من به چیزی مشغول است، هيچي، هيچي نيست، شارع مي‌گويد وقتي كه ارباح مكاسب تو زائد بر مؤونه سنه شد، آن موقع به تو خمس تعلق مي‌گيرد هر وقت شد الان چي؟ من كه الان اصلاً ربح ندارم، صاف نشستم درخانه قشنگ دارم در و ديوار را نگاه مي‌كنم مي‌گويم اصلا نمي‌خواهم بروم كار كنم اين كار مال آدم بيكار است يك بنده خدا خيلي آدم خوبي بود خيلي آدم باحالي بود يك مثالي زده بود مي‌گفت آدم عاقل كه نمي‌رود كار كند، كار مال خر است، هي رويش بار مي‌گذارند، بعد توی سرش مي‌زنند راه برود، البته يك مقدار مشاعرش كم داشت، ولي بعضي مواقع نكاتِ حكيمانه‌اي مي‌گفت ، مي‌گفت كار مال خر است، مال يابو است، آدم عاقل كه نمي‌رود كار كند، عرض كنم، نه، كار خوب است ولي به مقدار لزوم، نه به مقدار غيرلزوم، اين كارهايي كه ما الان داريم مي‌كنيم همه اينها نودوپنج درصد زائد است، پنج درصد آن مقدار لزوم كار را براي خود مي‌خواهيم يا خود را براي كار مي‌خواهيم به اين مساله بايد فكر كرد، يك كسي نمي‌رود كار كند، مؤونه سنه‌اش را درمي‌آورد، يك ريال هم زائد نمي‌آورد، وقتي كه زائد نياورد، خمسي به آن تعلق نمي‌گيرد، مي‌گويد: من نرفتم، تو كه نگفتي من حتما بايد بروم هشت ساعت كار كنم ده ساعت كار كنم، نه، گفتي دست خودت است، همين قدر كه خرج زن و بچه‌ را درآوردي، برو توي خانه كيفت را بكن كار چيست كه اين قدر اعصابت را خراب مي‌كني، يا در مورد زكات و اين ها.

 پس بنابراين شارع علت براي وجوب را تحققِ شرط قرار داده آن محقق نشود وجوبي هم نيست، پس از الان اين واجب نمي‌شود، كي واجب مي‌شود؟ سر سال، لذا شما تا قبل از سر سال مي‌تواني خودت را از تحت اين وجوب دربياوري مالت را فرض كن ببخشي يا به فقرا اطعام كني چه كني وقتي آخر سال مي‌شود هيچي نداري همه را انجام دادي و ديگر خمسي نداري و زكاتي هم لازم نيست، البته در صورتي كه بشود اين كار را كرد نه اين كه بایستی لحاظ موارد را بکند، ‌در خمس اين طور نيست، به كسي بخواهد قرض بدهد به آن مالي كه قرض مي دهد،خمس تعلق مي‌گيرد حالا مي‌خواهد قرض بدهد بايد خمس را بدهد نمي‌تواند قبل از اخراج قرض خمس بدهد اين خمس به نفس مال تعلق مي‌گيرد.

پس نتيجه بحث اين مي‌شود در هر واجبي كه نفس شرط علت براي تحقق داعي در نفس مولا است مي‌شود واجب مشروط حالا صحبت ما اين است قدرت بطور كلي كه استطاعت هم جزو آن است يك نحو خاص از قدرت است اگر مولا امري را معلق كرد بر تكليف مشروط به قدرت اين قدرت بالنسبه به اين امر مولا چه حكمي پيدا مي‌كند؟ آيا شرط است يا مقدمه وجود است؟

مولا كه مي‌گويد اكرم زيدا ليله الخميس إن قدرت اكرم زيدا ليله الخميس ان قدرت، ليله الخميس گفتيم ظرف است، اين نمي‌تواند علت براي اكرام باشد، اكرام زيد، واجب مطلق است، ظرف واجب كه بنحو ظرف استقبالي هست واجب، واجب استقبالي است مي‌شود ليله الخميس، حالا اين إن قدرت را كه در اين جا مولا مي‌آورد، از نظر اطلاقيت و اشتراطيت وجوب اين چه موضعي و موقعي دارد ؟ جواب اين است كه قدرت نمي‌تواند علت براي فعل باشد قدرت كه نمي‌تواند علت براي داعي باشد، علت براي داعي توان من نيست علت براي داعي در خود نفس آن فعل است در خود نفس اكرام است نه توان من ، من توان داشته باشم يا نداشته باشم اين فعل في حد نفسه داراي مصلحت است، مصلحت هم يا داراي مصلحت ملزمه است يا غيرملزمه، يا داراي مفسده است مفسده موبقه، غير موبقه، موبقه باشد می شود حرام غیر موبقه باشد می شود مکروه، ملزمه باشد مي‌شود واجب غيرملزمه باشد مي‌شود مستحب، اين قدرت من چه نقشي در عليت دارد؟ اصلا معنا دارد عقلا كه من كه قدرت بر فعل داشته باشم همين قدرت بر فعل داشتن من بشود علت براي صلاه؟ صلاه كه ربطي به قدرت من ندارد الصلاه قربان كل تقي ، علت براي وجوب صلاه اين مقربيت صلاه است كه موجب انبعاث طلب در نفس آمر ونفس شارع است، نه قدرت من، قدرت من چه فرقي مي‌كند نماز بخوانم يا شش دقيقه پشتك بزنم؟ چه فرقي مي‌كند؟ هر دو را قدرت دارم قدرت من فرض كنيد بروم رمي جمار را انجام بدهم، هفت شوط به دور كعبه طواف كنم آن هم از فاصله بعيده، يا اين كه خيابانهاي عربستان را يكي يكي متر كنم از اين طرف بروم آن طرف از آن طرف بيام اين طرف هر دو يكي است هر دو قدرت است. القدره علي المشي چه فرق مي‌كند كه قدرت بر مشي در مسجدالحرام يا قدرت بر مشي در شوارع مكه، چرا حركت و مشي در شوارع واجب نيست اما در طواف واجب مي‌شود؟ چه فرق مي‌كند، هر دو قدرت است قدرت هم كه يكي است، قدرت یعنی تحريك البدن من نقطه الي نقطه در كمّ مقداري و مكاني، اين مي‌شود معناي قدرت.

 پس اگر نفس قدرت علت براي تشريع وجوب طواف باشد پس حركت در شوارع هم مي‌شود واجب، چون قدرت يكي است متوجه شديد چه مي‌خواهم بگويم؟ علت اگر براي صلاه، نفس قدرت باشد صلّ ان استطعت، طِف حول الكعبه إن قَدَرتَ، يا مثلا صُم ان قدرت يعني همين نفس قدرت خارج از آن حيطه مرض و اين چيزها، خود قدرت خود صوم في حد نفسه مصلحت ندارد خود طواف في حد نفسه مصلحت ندارد، خود صلاه في حد نفسه مصلحت ندارد مصلحت ملزمه ندارد خود صوم في حد نفسه مصلحت ندارد، فقط آن داعي و علتِ براي بعث مي‌شود قدرتي كه در مكلف هست، اگر اين باشد پس بنابراين اين قدرت كه مي‌شود يك امر واحد، اين كه وقتي كه علت باشد لازمه‌اش اين است كه توارد معلولهاي مختلفه بالنوع وعلت، علتِ واحد و هو ممتنع ، يك علت است، قدرت يكي است، شما چه اين قدرت را باهاش طواف كنيد چه اين قدرت را باهاش پشتك بزنيد چه اين قدرت را توي خيابانها راه برويد چه اين قدرت را از كوه بالا برويد همه اين ها يكي است، يك حقيقت است و آن استعداد نفس، براي مشي، يا اين مشي در مسجدالحرام باشد يا اين مشيء در شوارع باشد يا مشي صعود علي الجبل باشد يا اين، مشي في البيت باشد يا اين مشي في الرياضه باشد درورزش باشد، همه اين ها عبارت است از يك حقيقتي كه آن حقيقت توان و استعداد جسم است براي انجام اين كار اگر اين علت براي طواف و صلاه و رمي و وقوفِ عرفات و مشعر و اين ها باشد، لازمه‌اش اين است كه از يك علت واحد معاليل مختلفه بالحقيقه و بالنوعيه صادر مي‌شود وهو ممتنعٌ ومحالً، اين يك.

 اشكال و امتناع دوم وقوف الشيء‌علي نفسه است قدرت كي واجب است؟ وقتي که تكليف باشد، وقتي كه في حد نفسه من قادر هستم، كي اين اتيان بر فعل واجب مي شود؟ وقتي كه تكليف بيايد اگر تكليف متوقف بر قدرت باشد مي‌شود توقف الشیء علی نفسه، كه در اين جا دور لازم مي‌آيد،

 پس بنابراين قدرت كه در اين جا هست هيچوقت نمي‌تواند علت باشد اين مي‌شود مقدمه وجودي اگر مولا بگويد إن قَدرتَ افعل كذا ان قدرت يعني اگر توانستي انجام بدهي يعني اگر قدرت داشتي، اين مساله برمي‌گردد به قدرت وجودي حالا نگوئیم قدرت عقلي، اين به مقدمه وجودي برمي‌گردد (كه بعداً مي‌گوئيم در مقدمه صحّت، در مقدمه وجود، در مقدمه وجوب راجع به اين ها صحبت مي‌كنيم).

 قدرت عبارت است از يك مقدمه وجوديه حالا فرق نمي‌كند مولا بگويد يا نگويد منتهي حالا ان قدرت مي‌گويد خواسته يك مقدار رعايت مكلف را بكند و الا در صل ان قدرت مثلا ما داريم صل مستقیماً ان لم تقدر جالساً فصل مستلقیاً. يعني اگر مريض بودي، ان قدرت فصم ان لم تقدر فلا تصم فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ اَلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ ... ﴿البقرة، 185﴾ اين مي‌شود چي؟ قدرت مي‌شود مقدمه وجودي يعني وجود تكليف در خارج هويت اين تكليف متوقف بر متوقف بر قدرت فرق نمي‌كند ديگر در اين جا تفاوتي نمي‌كند.

 بنابراين از اين جهت اگر شارع حكم را معلق بر قدرت كرد، هيچ عنواني از ناحيه قدرت متوجه تكليف نخواهد شد، فقط يك مطلب زائدي گفته، مثل اينكه ان قدرت فاكرم زيدا ليله الخميس، اگر بگويد معنايش اين است كه وجوب اكرام وجوب اطلاقي است، منتهي ظرف اكرام، ليله الخميس است ان قدرت مي‌شود زمينه‌ آن، يعني اگر مريض شدي طبعا تكليف منتفي خواهد شد اگر مانعي برايت پيش آمد تكليف منتفي خواهد شد ولي اگر مانعي پيش نيامد تو خودت نمي‌تواني مانع پيش بياوري، اگر سالم بودي صحيح بودي نمي‌تواني خود را مريض كني، بگويي من حالا قدرت ندارم، آن هم كه موقوف بر قدرت كرده، من سلب قدرت مي‌كنم، نمي‌شود مي‌گويد من كه به تو گفتم، در شرايط عادي بود، بله، اگر مرض بواسطه يك امر سماوي بود يا يك مانعي از غيراز ناحيه تو بود خوب اشكال ندارد اما خودت را مريض كني بگويي من الان قدرت ندارم مانعي براي خودت بياوري بگويي من قدرت ندارم، بروي مهمان دعوت كني بگويي قدرت ندارم نمي‌تواني دعوت كني چرا؟ چون بالنسبه به تمام اين موارد وجوبِ اكرام مي‌شود وجوب اطلاقي.

 حالا كه اين طور شد مي‌آئيم سر استطاعت اين استطاعت كه شارع مي‌فرمايد فلله عن الناس حج البيت من استطاع استطاعت مگر غير از قدرت است تحصيل زاد و راحله، ‌همين زاد و راحله مي شود، قدرت، لله علي الناس حج البيت با اين مساله‌ای، كه گفتيم، حج نسبت به استطاعت مي‌شود واجب مطلق استطاعت مي‌شود قدرت، اگر استطاعت داشتي حج واجب است، آيا قدرت در اين جا علت براي وجوب حج مي‌شود؟ حج خودش مصلحت ندارد؟ نه، نمي‌توانيم بگوئيم مثل اين است كه بگوييم اگر قدرت داشتي صعود علی السطح فاصعد علی السطح، قدرت بر صعود بر سطح علت براي وجوب بر سطح ‌مي‌شود؟آن مقدمه وجوديه است، وجوب صعود علی السطح علتش چيز ديگري است، يا علتش اذان گفتن است يا استهلال است يك علت ديگر مي‌خواهد، وقتي مولا مي‌گويد ان قدرت ان استطعت فاصعد علي السطح اين استطاعت صعود بر سطح، علت براي حكم به صعود نيست، آن حكم به صعود علت ديگر دارد، عرض كردم يا علت را بايد استهلال بگيريم يا علتش را ساير مسائل ديگر بگيريم يا علتش را فرض كنيد الصلاه بگيريم الصلاه علی السطح يا علتش را اعمال نماز امام صادق عليه‌السلام فرمودند به آن زن، وقتي كه بچه‌اش مريض شده بود و مرده بود اصلاً فوت كرده بود وقتي كه آمد مضطرب خدمت امام صادق عليه السلام حضرت فرمودند برو به پشت بام منزلت، جايي كه سقف نباشد در آنجا دو ركعت نماز بخوان و اين دعا را بخوان كه رفت و دعا كرد و بچه‌ مرده زنده شد، ديگر از اين بالاتر ديگر آدم چه مي‌خواهد بگويد در آنجا چيست؟ آن صعودبر سطح امام عليه السلام می فرماید: فاصعد علی السطح،علت قدرت بر صعود است، قدرت بر صعود باشد مسخره است، در اين جا علت باشد علت بر صعود علي السطح مي‌شود يا دعا يا استهلال يا صلاه مي‌شود اذان يا هر چيز ديگر، آن علت ديگر دارد.

 در واجب مطلق لله علي الناس حج البيت ، علتِ براي وجوب، آن آثار مترتبه بر نفس اعمال حج است كه او علتِ براي انبعاث طلب در نفس شارع مي‌شود، آن است منتهي شارع كه در اين جا معلق بر استطاعت مي‌كند معلق بر چي مي‌كند؟ بر مقدمه وجودي مي‌كند پس ديگر آنچه را كه شنيديد كه حج بالنسبه به استطاعت مشروط است اين را بريزيد توي كوزه آبش را بخوريد آبش را هم نخوريد بريزيد دور، عرض كنم كه حج مي‌شود واجب مطلق، استطاعت هم مي شود مقدمه وجوديه.

 اين نتيجه مساله در مورد استطاعت انشاءاللَه از فردا نظرات قوم نسبت به كيفيت تحقق واجب مطلق و مشروط اين كه من از اول نيامدم و متعرض نظرات نشدم بخاطر اين كه دأب من نيست، اول خود روشن شدن مساله است و روشن شدن مبنا است وقتي كه مبنا بدون شبهه، روشن شد با اين نظره آن وقت انسان به مطالب بزرگان و مطالب فقها و اصوليين و کیفيّت شان نگاه بكند جور ديگري مي‌تواند انسان آن مطالب را آنها در مضمارِ صحت و بطلان و در سنجش ابتعاد و قرب مي‌تواند قرار بدهد.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد